

تأثیر ساختار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر پهلوی دوم

* مجید عباس‌زاده مرزبالی *

تاریخ پذیرش ۹۷/۱۲/۱۰

تاریخ دریافت ۹۷/۰۹/۱۸

چکیده

هدف این مقاله، بررسی چگونگی تأثیر ساختار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی (انفعالی) در عصر سلطنت محمدرضا شاه می‌باشد. به‌طور کلی هرچند در شکل‌گیری چنین فرهنگ سیاسی در دوره مورد بحث، عوامل مهمی چون ساختار حکومت استبدادی نقش داشته‌اند، اما در این مقاله تنها به تأثیر ساختار اقتصاد رانتی متکی به نفت بر فرهنگ سیاسی پرداخته می‌شود. واقعیت‌های تاریخی عصر پهلوی دوم نشان می‌دهند که فرهنگ سیاسی تحت‌تأثیر ساختار اقتصاد رانتی نیز قرار داشته و این ساختار به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی از نوع غیرمشارکتی آن کمک نموده بود. براین اساس، سؤال اساسی تحقیق این است که ساختار اقتصاد رانتی متکی به نفت در دوره محمدرضا شاه، چگونه به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی کمک کرد؟ فرضیه مقاله این است که «به‌دلیل برخوردارشدن دولت پهلوی دوم از درآمدهای سرشار نفتی از اواخر دهه ۱۳۳۰ به بعد، وابستگی دولت به مردم کم‌تر شده و در نتیجه با سرکوب و تضعیف نهادها و تشکلهای سیاسی و اجتماعی، نقش مداخله‌گر اصلی را در زندگی سیاسی برعهده می‌گیرد و زمینه شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی را فراهم می‌نماید». در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

کلید واژه: پهلوی دوم، اقتصاد رانتی، درآمدهای نفتی، خودکامگی، فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی

مقدمه

در این مقاله، چگونگی تاثیر ساختار اقتصاد رانتي در ايرانِ عصر پهلوي دوم در شکل‌گيري فرهنگ سياسي غيرمشارکتی (انفعالی) مورد بررسی قرار می‌گیرد. در واقع پژوهش حاضر قصد دارد تا به بررسی نقش توانایی مالی حکومت در هدایت و سازمان‌دهی به فرهنگ به‌عنوان یکی از تعینات قدرت در عرصه‌های سياسي و اجتماعي ايران در دوره سلطنت محمدرضا شاه بپردازد؛ این‌که ساختار اقتصادی در این دوره چگونه به شکل‌گیری و سازمان‌دهی نوع خاصی از فرهنگ سياسي کمک نموده بود.

درباره اهمیت این تحقیق می‌توان گفت که بررسی تاثیر فرهنگ سياسي در توسعه‌نیافتگی سياسي ايرانِ عصر پهلوي دوم از اولویت بالایی برخوردار است. توسعه سياسي از یک سو مستلزم تحول در ساختار اقتصادی (در کنار تحول در ساختار سياسي) و از سوی دیگر، مستلزم تحول در فرهنگ سياسي است. توسعه فرهنگ سياسي نقش مهمی در دستیابی به توسعه سياسي دارد. مقاله حاضر علی‌رغم اعتقاد به ارتباط و تاثیر متقابل ساختار اقتصادی و فرهنگ سياسي، تنها به تاثیر ساختار اقتصادی بر فرهنگ سياسي می‌پردازد.

در شکل‌گیری فرهنگ سياسي هر جامعه‌ای، عوامل مختلفی از قبیل: ساختار قدرت سياسي، ساختار اقتصادی، فعل و انفعالات تاریخی، موقعیت سرزمینی، نظام عقیدتی و آئینی، و ... نقش دارند، که از این میان، تاکید و تمرکز این مقاله بر تاثیر ساختار اقتصادی بر فرهنگ سياسي می‌باشد. واقعیت‌های تاریخی عصر پهلوي دوم نشان می‌دهند که فرهنگ سياسي در کنار سایر عوامل، تحت تاثیر ساختار اقتصادی رانتي نیز قرار داشته و این ساختار به شکل‌گیری فرهنگ سياسي از نوع غيرمشارکتی آن کمک نموده بود.





به طور کلی مفهوم سازی دولت پهلوی دوم، به عنوان دولت رانتیر و در نظر گرفتن اقتصاد ایران در این دوره به مثابه یک اقتصاد رانتهی، می تواند ما را در فهم افزایش خودکامگی محمدرضا شاه و شکل گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی یاری دهد. عنصر نفت و درآمدهای ناشی از فروش آن را در این دوره می توان عاملی موثر در شکل گیری تحولات سیاسی - اجتماعی بسیاری به حساب آورد. بر این اساس، هرگونه مطالعه و بررسی پیرامون اقتدارگرایی شاه و فرهنگ سیاسی این دوره، بدون توجه به عنصر درآمدهای رانتهی ناشی از فروش نفت و تاثیرات آن، توفیقی نصیب محقق نخواهد کرد. در واقع، نفت یکی از متغیرهای اصلی کل بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوره مورد بحث بوده و سهم آن در افزایش قدرت استبدادی شاه، غیرقابل انکار است. رانتیری شدن این دولت، به طور کلی تاثیرات اساسی بر فرهنگ سیاسی ایران برجای گذاشته بود که نه تنها مثبت نبوده، بلکه به شکل گیری توسعه نیافتگی سیاسی یاری رسانید. نکته مهم در این جا این است که شکل گیری چنین فرهنگ سیاسی، در نهایت توانست به بحران مشروعیت رژیم پهلوی دوم و فروپاشی آن در بهمن سال ۱۳۵۷ کمک نماید.

۱. چارچوب مفهومی

۱-۱. تعریف مفاهیم

۱-۱-۱. فرهنگ سیاسی

گابریل آلموند فرهنگ سیاسی را الگوی ایستارها و سمت گیری های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام تعریف می کند. از دید وی، هر نظام سیاسی متضمن یک الگوی خاص از جهت گیری به سمت کنش های سیاسی است؛ این به این معنا است که در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان یافته در باب سیاست وجود دارد که به جامعه، ترکیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنی

می‌دهد (Almond, 1990: 138-159). لوسین پای معتقد است فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار و نظام سیاسی را مشخص می‌کند (پای، ۱۳۷۰: ۹-۱۰). سیدنی وربا نیز بر این باور است، فرهنگ سیاسی از نظام اعتقاد تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزش‌هایی که معرف کیفیت انجام اقدام سیاسی‌اند، تشکیل می‌یابد (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

به‌طور کلی نکته مشترک در تعاریف فوق، تأکیدشان بر نگرش‌ها، عقاید، افکار و اندیشه‌های افراد جامعه نسبت به نظام سیاسی و سیاست است، که بستر و الگویی را برای گرایش‌ها، جهت‌گیری‌ها و رفتارهای سیاسی آنها فراهم می‌کنند (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸). آگاهی افراد جامعه نسبت به نظام سیاسی و کارکردهایش، از طریق فرایند جامعه‌پذیری سیاسی است شکل می‌گیرد. «جامعه‌پذیری سیاسی، سازوکاری است که از طریق آن افراد جامعه، مطالب و موضوعاتی را راجع به سیاست می‌آموزند و ارزش‌ها، هنجارها، آداب و رسوم، اعتقادات، نمادها و سنت‌ها را کسب می‌کنند و براساس فرایند مذکور ارتباطات خود را با نظام سیاسی مشخص می‌کنند» (قوام، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۵). در واقع، هدف جامعه‌پذیری سیاسی یادگیری تدریجی هنجارها و ایستارها و دستوری برای رفتار سیاسی به افراد جامعه است (عالم، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۸؛ Dahl, 1966: 352). به‌طور کلی، خانواده، گروه همسالان و نهادهای مذهبی جزء عناصر اولیه جامعه‌پذیری و ساختار نظام سیاسی، گروه‌های نفوذ، رسانه‌های ارتباط جمعی، و ... جزء عناصر ثانویه جامعه‌پذیری به حساب می‌آیند.

روی هم‌رفته و در یک عبارت کلی، فرهنگ سیاسی را می‌توان به‌عنوان بخشی از فرهنگ اجتماعی، مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های اعضای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی تعریف کرد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۴). این نوع فرهنگ، در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی



چون وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی، ساختار نظام اجتماعی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، آداب و رسوم، نظام اقتصادی، و ... شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود. اما همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، تاکید و تمرکز مقاله حاضر، بر تاثیر ساختار سیاسی بر فرهنگ سیاسی می‌باشد.

آلموند و وربا، با توجه به انواع جهت‌گیری‌های درونی‌شده و اهداف این جهت‌گیری‌ها، انواع فرهنگ سیاسی را مشخص می‌کنند. در این زمینه به سه نوع جهت‌گیری بر می‌خوریم: ۱. جهت‌گیری‌های شناختی، که مربوط به دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی است و شناخت آن‌ها را از مقررات، نقش‌ها، نهاده‌ها و داده‌ها نشان می‌دهد؛ ۲. جهت‌گیری‌های عاطفی، که به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام ارتباط می‌یابد؛ ۳. جهت‌گیری‌های مبتنی بر ارزش‌یابی، که شامل قضاوت‌هایی نسبت به اهداف سیاسی می‌شود و از معیارهای ارزشی، شناختی و احساسی تشکیل می‌گردد. این دو اندیش‌مند، جهت‌گیری‌هایی را که به سوی اهداف سیاسی هدایت می‌شوند را بدین‌صورت طبقه‌بندی می‌کنند: ۱. ساختارهای خاصی مثل قانون‌گذاری، بوروکراسی، و غیره؛ ۲. نقش‌های سیاسی؛ و ۳. داده‌های ساختاری، مانند سیاست‌ها و ضمانت اجرای قوانین (قوم، ۱۳۸۲-الف: ۷۱-۷۲).

آلموند و وربا، با توجه به جهت‌گیری‌های فوق، سه نوع فرهنگ سیاسی را از هم تفکیک می‌کنند: ۱. فرهنگ سیاسی محدود، که در آن، مردم تصور روشنی از نظام سیاسی نداشته و تصور نیز نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی اهداف سیاسی مؤثر باشند، ۲. فرهنگ سیاسی تبعی (غیرمشارکتی)، که در آن، اعضای جامعه علی‌رغم آگاهی از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن، به علت عدم وجود نهادهای بیان و تجمع خواست‌ها و تقاضاها، از کارایی سیاسی چندانی برخوردار نیستند و عملاً تابع حکومت تلقی می‌شوند، و ۳. فرهنگ سیاسی فعال (مشارکتی)، که در آن، افراد جامعه

یاست پژوهی

ناشر: ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی

در عصر نپولی دوم



بطور نسبی در ساختار سیاسی و اداری، در طرح خواست‌ها و تقاضاها و تدوین قوانین و استراتژی‌ها نقشی فعال دارند و بر این باورند که می‌توانند به نظام سیاسی کمک کرده و بر تصمیمات موثر واقع شوند. آلموند و وربا بطور کلی فرهنگ سیاسی مشارکتی را بهتر از سایر انواع و مشخصه دموکراتیک‌ترین و پیشرفته‌ترین نظام‌های سیاسی می‌دانند (قوم، ۱۳۸۲-الف: ۷۱-۷۲؛ بدیع، ۱۳۸۳: ۵۹).

۱-۲. دولت رانتیر

مبانی نظری دولت رانتیر، در ابتدا در مباحث اندیشمندانی چون حیسن مهدوی، حازم ببلاری، جیاکومو لوسیان، و ... درباره ماهیت دولت‌های نفتی خاورمیانه مطرح شد. مطابق این نظریه، تاثیر منابع رانتی بر رونق دولت و رفتار اقتصادی آن به اندازه‌ای است که یک نوع توجه خاص را توجیه می‌کند. در واقع این ایده که دولت‌هایی که وابسته به رانت هستند، ماهیتاً متفاوت از دولت‌های وابسته به مالیات داخلی می‌باشند، موجب طرح مفهوم دولت رانتیر شد (رهبری، ۱۳۷۹: ۷۱). نظریه پردازان دولت رانتیر، با این استدلال که روندهای سیاسی و اقتصادی دولت مالیات‌گیرنده، متفاوت از روندهای مربوط به دولت رانتیر است، تاثیرات رانت‌خواری دولت را از حیث تاثیرگذاری بر ماهیت ساختار سیاسی، و اقتدارگرایی آن بررسی کرده‌اند.

در اولین گام برای تعریف دولت رانتیر، باید مفهوم رانت را شناخت. دیوید پیرس، رانت را این‌گونه تعریف می‌کند: پرداختی است در ازای یک عامل تولید، بیشتر از آنچه برای حفظ وضعیت کاربرد فعلی آن ضروری باشد. ریکاردو نیز رانت را بازدهی منبع، اضافه از آنچه برای به‌کارگیری آن لازم است می‌داند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۲). به‌طور کلی رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که یک دولت از منابع خارجی یعنی با فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک‌ها از بیگانگان به دست می‌آورد. این درآمدها با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباطی ندارند و در قبال فعالیت تولید اقتصادی داخلی پرداخت نمی‌شوند. نمونه بارز رانت، درآمدهای ناشی از فروش نفت،



گاز، اورانیوم، آهن، مس و ... می‌باشد. البته تأکید بیشتر طراحان نظریه دولت رانتیر، معطوف به درآمدهای ناشی از فروش نفت کشورهای خاورمیانه است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹).

واژه دولت رانتیر در مفهوم کنونی‌اش را نخستین بار مهدوی به‌کار گرفت. وی مفهوم دولت رانتیر را بر اساس تشریح آثار و پیامدهای اقتصادی و سیاسی اتکاء دولت ایران در عصر پهلوی دوم به درآمدهای نفتی، به‌کار گرفت. به باور مهدوی، دولت رانتیر، دولتی است که میزان درخور توجهی از رانت را از افراد یا حکومت‌های خارجی دریافت می‌کند و این درآمدها ارتباط بسیار ناچیزی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی این‌گونه حکومت‌ها دارد (Mahdavy, 1970: 466-467). همچنین بنا به تعریف لوسیان و ببلایوی که همچنان در نزد اندیشمندان مورد پذیرش است، دولت رانتیر، دولتی است که ویژگی‌های زیر را دارا باشد: هر دولتی که ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمد خود را از رانت خارجی حاصل از صدور یک یا چند ماده خام به‌دست آورد. براین اساس، رانت منشأ خارجی دارد و به‌هیچ‌وجه با فرایندهای تولید داخلی ارتباطی ندارد. این دولت نه‌تنها انحصار دریافت رانت را داراست، بلکه هزینه‌کردن رانت‌ها را نیز در اختیار انحصاری خود دارد. بدین خاطر به یک موسسه توزیع درآمدهای حاصل از مواهب الهی یا به یکی از اصلی‌ترین نهادهای سرمایه‌گذار و اشتغال‌زا تبدیل می‌شود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۰).

به‌طور کلی مطالعات گسترده و جدی درباره کشورهای وابسته به صدور منابع طبیعی به‌ویژه نفت نشان می‌دهد که وابستگی به عواید رانتی، احتمالاً آثار دوگانه‌ای بر روند توسعه‌یافتگی کشورها برجای می‌گذارد. به این معنا که ثروت منابع طبیعی هم می‌تواند برخی زمینه‌های لازم برای دستیابی به توسعه را فراهم کند و هم به شیوه‌های مختلف در مسیر شکل‌گیری توسعه و ایجاد نهادهای دموکراتیک در کشور مانع ایجاد نماید. اما با همه این‌ها، به نظر می‌رسد که اتکاء به صدور منابع طبیعی (به‌ویژه نفت)

یاست پژوهی

ناشر

ساختار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر پهلوی دوم



بیشتر با توسعه نیافتگی در این گونه از جوامع همراه بوده است (ر.ک: میرترابی، ۱۳۸۷-ب). دولت‌های رانتیر، به طور کلی رفتارها و تاثیرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای از خود برجای می‌گذارند که با پویایی‌ها، رفتارها و تاثیرات دولت‌های متکی به اخذ مالیات از جامعه، متفاوت است؛ از جمله مهم‌ترین تاثیرات و پیامدهای دولت‌های رانتیر می‌توان به این موارد اشاره کرد: تضعیف توان استخراجی و بازتوزیعی دولت، تضعیف ماهیت نمایندگی دولت، افزایش استقلال دولت از جامعه، افزایش تمرکز منابع قدرت در نزد دولت و تثبیت اقتدارگرایی، افزایش استقلال دولت در اقتصاد و تضعیف بخش خصوصی، ترویج روحیه رانتی و فساد در جامعه، ... و کمک به شکل‌گیری و ترویج فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در کشور. در این مقاله به تاثیر دولت و اقتصاد رانتی بر فرهنگ سیاسی توجه می‌شود.

۱-۲. تاثیر ساختار اقتصادی بر فرهنگ سیاسی

هرچند رابطه میان فرهنگ سیاسی و اقتصاد ممکن است در جوامع مختلف تفاوت داشته باشد، ولی در هر صورت، این فرهنگ تحت تاثیر وضعیت اقتصادی قرار می‌گیرد. به طور کلی بسیاری از ویژگی‌های منفی فرهنگ سیاسی را می‌توان ناشی از حاکمیت مطلق دولت بر فرایندهای اقتصادی دانست. با توجه به تحولات مهم اقتصادی که در دو قرن گذشته شکل گرفته است نمی‌توان جایگاه تعیین‌کننده ساختار اقتصادی و فرایندهای تولید ثروت را در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی [مطلوب و مدنی] نادیده گرفت. به طوری که به عنوان عاملی سرنوشت‌ساز برای ملت‌ها و نظام‌های سیاسی، یکی از متغیرهای مهم در عقلانی‌کردن حوزه سیاست و فرهنگ سیاسی، آزادسازی اقتصادی و کاهش مداخلات دولت در عرصه اقتصاد است (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۲ و ۱۷۷-۱۸۶).

جامعه مدنی و فرهنگ سیاسی مشارکتی، مبتنی بر شالوده اقتصادی هستند. از این رو تا این شالوده قوام نیابد و انسان‌ها آزادی اقتصادی پیدا نکنند، دست‌یافتن به دیگر آزادی‌ها و حقوق مدنی امکان‌پذیر نخواهد بود (غنی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶). به طور کلی «برقراری



توسعه سیاسی در یک جامعه، مستلزم وجود و برقراری اقتصاد آزاد [و غیردولتی] است. از این رو در جوامعی که فاقد بنیادهای اقتصاد پویا باشند، معمولاً دموکراسی وضعیت بسیار شکننده‌ای خواهد داشت» (Handenius, 1996: 77-79). یک حکومت زمانی می‌تواند بر تمام زوایای زندگی افراد جامعه تسلط داشته باشد که در درجه اول، اقتصاد آنان را بتواند تحت کنترل خویش درآورد؛ زیرا حیات و ممت افراد در هر جامعه‌ای به فعالیت اقتصادی آنان بستگی دارد. هرچه اقتصاد یک جامعه بیشتر دولتی باشد، میزان سلطه، کنترل و آمریت، فزون‌تر و دامنه آزادی‌های افراد محدودتر خواهد بود (غنی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶)، و این خود، فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی را شکل خواهد داد.

یاست پژوهی

دوره ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر نهموی دوم

اساساً در یک اقتصاد دولتی، برخلاف جوامع [برخوردار از اقتصاد غیردولتی و آزاد] که در آن قدرت سیاسی توسط مردم کنترل می‌شود، این دولت است که از طریق بوروکراسی عریض و طویل خود، مردم را کنترل می‌کند. اگر در جامعه مدنی و حکومت قانون، مردم ولی‌نعمت هستند و دولت خادم مردم است، در اقتصاد دولتی، دولت در نقش کارفرما و مردم به‌عنوان مجریان منویات آن ظاهر می‌شوند. به‌رسمیت شناختن حقوق مالکیت فردی و خدشه‌ناپذیر بودن آن، اولین سنگ‌بنای هرگونه آزادی فردی و اجتماعی است (غنی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰). به‌میزانی که دولت منافع فراتر از منافع جامعه پیدا کند، برای فعالیت مردم دستور کار مشخص خواهد کرد (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۷۸). هرگاه دولت پول، امکانات و ثروت جامعه را در اختیار داشته باشد، تکالیف فکری و سیاسی افراد را تعیین می‌کند؛ چراکه معاش مردم در دست دولت است. در واقع کنترل سیاسی و فرهنگی در هر جامعه‌ای از طریق کنترل اقتصادی تسهیل و ممکن می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۸۴-۱۸۵).



هرچه سلطه انحصاری دولت بر اقتصاد، منابع مالی و اقتصادی و معدنی (تمرکز اقتصادی) بیشتر باشد، به تمرکز سیاسی و استبداد فزاینده حکومتی منجر می‌شود. ۴۳ تمرکز قدرت در نزد دولت استبدادی به ابزارهایی مانند نظام اداری، نیروهای نظامی و

امنیتی، نظام آموزشی و قضایی وابسته است و این ابزارها به منابع مالی و بودجه‌های زیادی نیازمندند. هرچه توان مالی و اقتصادی دولت بیشتر باشد، تامین هزینه این ابزارها در جهت تحکیم قدرت مطلقه و سرکوب نهادها و گروه‌های مدنی و سیاسی آسان‌تر خواهد بود. از سوی دیگر، سلطه انحصاری دولت بر اقتصاد، باعث تضعیف و وابسته شدن بیشتر نیروها و طبقات اجتماعی به دولت می‌شود (سردارآبادی، ۱۳۸۶: ۳۲۴-۳۲۵) و به تبع آن فرهنگ سیاسی از نوع مشارکتی آن شکل نخواهد گرفت. بنابراین «استقلال مالی جامعه از دولت، برای آن جامعه شان و علو طبع می‌آورد و معاش آن‌ها را از فضاهاى آلوده به قدرت و منافع دولت، فاصله‌ای استراتژیک می‌بخشد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۸۵) و به تحقق توسعه سیاسی در آن جامعه کمک می‌کند.

در اقتصاد دولتی، جامعه مدنی معنای خود را از دست می‌دهد، چرا که در آن نه از حکومت قانون خبری است و نه از آزادی اندیشه، بیان، تشکل و غیره. این نوع اقتصاد، در تناقض با حکومت قانون است. به‌طور کلی یکی از کارکردهای اصلی حکومت قانون، محدود کردن قدرت دولت به منظور جلوگیری از تحمیل اراده‌های خاص و کنترل آن قدرت توسط مردم است، حال آن‌که در اقتصاد دولتی، این دولت است که نسبت به مردم اولی بوده و آنان را از طریق دستگاه اداری خود، کنترل می‌کند. قدرت سیاسی حاکم، به‌عنوان نماد کل جامعه و وحدت اعضای آن تبدیل شده و مصلحت عمومی تنها برحسب منافع و خواست حکومت (شخص حاکم) تعریف می‌گردد. آزادی‌های فردی و سیاسی زمانی می‌توانند تحقق یابند و تداوم داشته باشند که دارای متکای مطمئن مادی باشند. حزب سیاسی یا هرگونه تشکل صنفی و اجتماعی‌ای که به نحوی متصل به نظام حکومتی باشد، توان تحقق بخشیدن به کارکرد واقعی خود را ندارد. بنابراین تا زمانی که سیطره تمام و کمال دولت بر اقتصاد پایان نپذیرد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰؛ طیبیان و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۱۳) فرهنگ سیاسی مشارکتی و توسعه سیاسی شکل نخواهد گرفت.

در همین ارتباط، رابرت دال چنین بیان می‌کند:



«دموکراسی تنها در کشورهایی دوام آورده که نظام اقتصاد بازار در آن‌ها غلبه داشته است و هیچ‌گاه نیز در کشوری که اقتصاد دولتی در آن غلبه داشته دوام نیاورده است: وجود این رابطه دقیق بدان علت است که برخی ویژگی‌های اقتصاد بازار آزاد، به نفع نهادهای دموکراتیک عمل می‌کند. برعکس، برخی ویژگی‌های اقتصاد مسلط و دولتی به زیان دورنمای دموکراتیک عمل می‌کنند ... یک اقتصاد دولتی و مرکزی، مانند ارسال دعوت‌نامه صریحی برای رهبران است که در آن با حروف درشت نوشته شده است: شما آزادید تمام منابع اقتصادی موجود را برای تحکیم قدرت‌تان به خدمت بگیرید. دال در کل به این نتیجه می‌رسد که اقتصاد از مرکز برنامه‌ریزی شده (دولتی)، همواره ارتباط نزدیکی با رژیم‌های اقتدارگرا و عدم حاکمیت قانون و مشارکت در حکومت داشته است» (دال، ۱۳۷۹: ۲۰۹-۲۱۳).

یاست پژوهی

دانشیار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر پهلوی دوم



در جوامع برخوردار از اقتصاد رانتی (به‌عنوان یکی از ساختارهای اقتصادی دولتی)، دولت به دلیل دراختیارداشتن امکانات اقتصادی و منابع رانتی، به‌نوعی استقلال مالی از جامعه دست یافته و در مقابل عدم‌دریافت مالیات از جامعه، به یک توافق ضمنی با مردم می‌رسد که عبارت از این است که مردم انتظار نداشته باشند دولتی منتخب و نماینده جامعه داشته باشند. چنین توافقی در واقع موجب تحکیم پایه‌های قدرت و سلطه هرچه بیشتر دولت بر جامعه می‌شود. در مقابل، امیال و اولویت‌های شخص حاکم و یا هیئت حاکمه، بیشترین تاثیر را بر سیاست‌گذاری حکومت خواهد داشت. در این وضعیت، دولت درصدد وصول منافع شخصی خویش برمی‌آید و در این راستا جامعه نیز می‌پذیرد که در قبال توزیع رانت و امکانات اقتصادی توسط دولت، اعتراضی نسبت به آن نداشته باشد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸؛ میرترابی، ۱۳۸۷-الف؛ Mahdavy, 1970). در واقع در این ساختارهای رانتی، به دلیل برخورداری حاکمان و نخبگان حکومتی از منبع درآمد تضمین‌شده، این سؤال در نزد آنان مطرح می‌گردد که چرا باید به حرف مردم گوش

داد، یا چرا باید مردم را از هرگونه نفوذ دموکراتیک در دولت بهره‌مند ساخت (مور، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

نکته حائز اهمیت در این‌جا این است که شهروندان کشورهای رانتیر ممکن است به همان اندازه شهروندان دیگر کشورها خواهان دموکراسی باشند، اما ثروت حاصل از منابع رانتی به این حکومت‌ها این امکان را می‌دهد که پول‌های بیشتری را در بخش امنیت داخلی و ایجاد بوروکراسی گسترده و نیز در بذل و بخشش به گروه‌های اجتماعی هزینه نمایند و از این طریق از شکل‌گیری [و فعالیت مؤثر گروه‌های سیاسی و] اجتماعی جلوگیری کرده و در برابر آمل دموکراتیک مردم مانع ایجاد کنند (میرترابی، ۱۳۸۷-ب: ۲۳ و ۲۴).

به‌طور کلی در ساختارهای رانتی، به‌علت استقلالی که دولت از جامعه دارد، سیاست ناپدید می‌گردد و جامعه در حیطه قدرت خود نمی‌بیند که به‌جز مطالبات اقتصادی (توزیع رانت)، آن‌هم بر اساس خواست و تمایل دولت، مطالبات سیاسی (مشارکت سیاسی) نیز داشته باشد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۲۱۱-۲۱۲). این فرایند در مجموع از شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی جلوگیری کرده و به ترویج فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و انفعالی کمک می‌کند.

۲. شکل‌گیری دولت رانتیر در عصر پهلوی دوم

مقاله حاضر، علی‌رغم آگاهی نسبت به برخی کاستی‌های موجود در نظریه دولت رانتیر، هم‌سو با طیفی از پژوهش‌گران این حوزه معتقد است که به‌کارگیری این نظریه می‌تواند به ما در فهم ساختار دولت محمدرضا شاه کمک نماید (ر.ک: اسکاچپول، ۱۳۸۲؛ حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸؛ عبوضی، ۱۳۸۰؛ رهبری، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۹؛ Mahdavy, 1970). اما در این‌جا لازم است که قبل از بررسی چگونگی شکل‌گیری دولت رانتیر در عصر پهلوی دوم، به ویژگی‌های اصلی ساختار سیاسی در این دوره اشاره گردد.





در ابتدای بررسی ساختار حکومت محمدرضاشاه، می‌بایست به دو نکته اساسی توجه داشت: اول این‌که، این نظام سیاسی وارث نظام سیاسی‌ای بوده است که در طول ۲۵۰۰ سال پیش از خود همواره به شکل استبدادی اداره می‌شده است. «در نظام استبدادی ایران، رئیس دولت با عنوان شاهنشاه، اختیارات کامل را در دست داشت و حکومتش ناشی از اراده و مشیت الهی شمرده می‌شد و همچنین از حاکمیت قانون نیز خبری نبوده است» (رهبری، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲). دوم این‌که، قدرت سیاسی محمدرضاشاه را در طی تمامی دوران حکمرانی‌اش نمی‌توان به‌صورت استبدادی و مطلق دانست، بلکه دوره حکمرانی مطلق وی را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در نظر گرفت (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۳؛ رهبری، ۱۳۸۹).

محمدرضاشاه در مقطع زمانی دوازده‌ساله پس از سقوط پدرش رضاشاه، به‌دلیل جوان و کم‌تجربه بودن و نیز برای حفظ موقعیت لرزان خویش و کنترل دستگاه دولتی، با سایر شخصیت‌ها، گروه‌ها و طبقات اجتماعی رقابت می‌کرد و سعی داشت موقعیت خود را از طریق جلب برخی حمایت‌های خارجی و داخلی حفظ و تحکیم نماید. در این دوره، «دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، قطب‌هایی بودند که قدرت میان آن‌ها دست‌به‌دست می‌شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۸). اما کنار زدن مصدق با حمایت عوامل خارجی و داخلی در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، این امکان را به شاه داد تا دست به ایجاد یک حکومت استبدادی بزند، به‌طوری‌که در مدت زمان محدود ده سال توانست به قدرت بی‌چون‌وچرای در ایران دست یابد و آن را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و... تحمیل نماید (ازغندی، ۱۳۸۳-الف:

۲۰۵؛ علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۴؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۴). به‌عبارتی دیگر، محمدرضاشاه از

فردای کودتای ۲۸ مرداد توانست بر بخش‌های مختلف دولت تسلط یابد و با این تثبیت قدرت، تبدیل به قدرتمندترین بازیگر عرصه سیاست و اجتماع در ایران شود و ساختار

قدرت را به سمت شخصی شدن پیش ببرد.

در مورد شکل حکومت پهلوی دوم از فردای کودتای ۲۸ مرداد می‌توان گفت، این حکومت از نظر رسمی و قانونی، سلطنت مشروطه بود و بر طبق قانون اساسی مشروطه به پادشاه قدرت اجرایی چندانی داده نشده بود، اما در فراسوی چهره قانونی رژیم، قدرت فراقانونی و پنهانی وجود داشت که بر اساس آن، شاه به بازیگر اصلی عرصه سیاست و اجتماع در ایران تبدیل شده بود (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۳۲؛ ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰۸-۲۱۰). ویژگی برجسته نظام سیاسی در این دوران را می‌توان تمرکز قدرت سیاسی در نزد شاه دانست (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷ و ۳۹). به‌طور کلی نیروهای نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب دربار، درآمدهای نفتی و ایدئولوژی شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزارهای اعمال و تحکیم قدرت محمدرضاشاه به حساب می‌آیند. البته در کنار این‌ها، می‌بایست به نقش حمایت‌های آمریکا نیز در تحکیم قدرت شاه توجه داشت.

ساختار سیاسی در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان همانند منظومه‌ای دانست که هسته مرکزی آن را شخص شاه تشکیل می‌داد و خاندان سلطنتی، نخبگان درباری، دیوانیان، نمایندگان مجلس و... به‌دور مدار سلطنت می‌چرخیدند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳؛ بیل، ۱۳۸۷: ۶۵). این ساخت قدرت، به‌صورت عمودی و از بالا به پایین بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها تحت سلطه حکومت مرکزی و شخص شاه قرار داشته است. در ادامه این بخش، چگونگی ظهور دولت رانتیر در دوره مورد بحث مورد بررسی قرار می‌گیرد. به‌طور کلی نکته مهمی که قبل از ورود به بحث می‌بایست به آن توجه داشت این است که، «در طول تاریخ، نظام‌های سیاسی حاکم بر جامعه ایران، در اشکال گوناگون دارای درآمدها و عواید مستقل بوده‌اند. در توضیح آن می‌توان گفت که تا قبل از انقلاب مشروطه، نظام‌های سیاسی (حاکمان سیاسی کشور) بر عامل مهم تولید یعنی آب مالکیت داشته‌اند. این عامل تولید در مقایسه با سایر عوامل تولید در اکثر نقاط ایران





کمیاب بوده است. در همان حال این حاکمان صاحب زمین‌های زیادی نیز بوده‌اند» (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۷۴) و آن‌ها را اغلب به مقطعان و تیول‌داران واگذار کرده یا اجاره می‌دادند و در مقابل، تیول‌داران وظیفه گردآوری مالیات و انتقال آن به حکومت و نیز انجام برخی خدمات نظامی را برعهده داشتند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۵۲). البته این تنها پایه و منبع اقتصادی حکومت در ایران قبل از مشروطه نبود، بلکه یکی دیگر از منابع درآمد و تامین مالی و قدرت اقتصادی دولت، تجارت از راه دور بود که باعث گسترش و رونق بازار، صنایع دستی و کارگاه‌های کوچک شهری می‌شد و همه این‌ها مستقیم یا غیرمستقیم تحت سلطه حکومت استبدادی بودند (گودرزی، ۱۳۸۹: ۸۴-۸۶). پس از انقلاب مشروطه تحولی رخ داد که تاثیر اساسی بر زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران داشته است و آن کشف نفت بود که عملاً دولت را از برایندهای در جامعه، به حکومتی خودسر و در دوره پهلوی دوم به دولتی راننی تبدیل کرد (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۷۴؛ موثقی، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

نظریه دولت رانتیر برای فهم و توضیح ماهیت سیاست در سال‌های حکومت محمدرضاشاه توسط برخی از پژوهش‌گران به کار گرفته شد که در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود. همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، مهدوی را می‌توان نخستین کسی دانست که نظریه دولت رانتیر را برای بررسی ماهیت دولت محمدرضاشاه به کار برد. وی معتقد است، با افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دولت پهلوی دوم به یک دولت رانتیر تمام‌عیار تبدیل گشت. به باور مهدوی، باتوجه به این‌که در اوایل دهه ۱۳۴۰ درآمدهای نفتی چیزی در حدود ۴۲ درصد از کل درآمد کل دولت را تشکیل می‌داد، از این دوره به بعد دولت محمدرضاشاه را باید یک دولت رانتیر نامید (Mahdavy, 1970). اسکاچپول نیز این دولت را یک دولت رانتیر غرق در دلارهای نفتی می‌داند که با روند اقتصاد سرمایه‌داری جهانی سخت پیوند خورده بود (اسکاچپول، ۱۳۸۲). به باور حاجی‌یوسفی، کشور ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ به دلیل

تبدیل شدن درآمدهای نفتی به بزرگترین بخش درآمدهای حکومتی، به یک دولت رانتیر مبدل گشت (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۷). حسین بشیریه، دولت مذکور را از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد، دولتی رانتی معرفی می‌کند که ارتباط چندانی با فرایندهای داخلی تولید نداشته است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲). محمدعلی همایون کاتوزیان نیز این دولت را «استبداد نفتی» می‌نامد که در آن، رشد درآمدهای نفتی تقریباً هیچ ارتباطی با ابزار تولید بومی نداشت و میزان و کیفیت استقلال مالی و قدرت سیاسی دولت را نسبت به جامعه افزایش داده بود (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۸۹-۲۹۱). به اعتقاد مهرزاد بروجردی، اتکای روزافزون دولت محمدرضاشاه به درآمد نفت، ایران را به یک نمونه روشن از «دولت اجاره‌گیر [رانتیر]» تبدیل کرد (بروجردی، ۱۳۸۷: ۴۷-۵۵). سوسن سیاوشی معتقد است در این دوره، درآمدهای نفتی که اساساً شکل رانت را به خود گرفته بود و آن را خارجی‌ها در مقابل استخراج نفت به دولت می‌پرداختند، منجر به ظهور دولت رانتی شد (سیاوشی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۸ و ۵۰-۵۱). افسانه نجم‌آبادی نیز بر رانتیری بودن دولت محمدرضاشاه تاکید می‌کند و ماهیت غیردموکراتیک آن را به ماهیت رانتیری بودن آن ربط می‌دهد (Najmabadi, 1987).

روی هم‌رفته مطالعات و بررسی‌های پژوهش‌گران نام‌برده در مورد ماهیت دولت پهلوی دوم، به این نتیجه ختم می‌شود که نقش نفت به‌عنوان منبع اصلی درآمد دولت را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد در نظر گرفت. بنابراین با توجه به تعریفی که در این پژوهش از دولت رانتیر ارائه شد و آنچه که در بالا آمد، دولت محمدرضاشاه را می‌توان از اواخر دهه ۱۳۳۰ به‌مثابه یک دولت رانتیر در نظر گرفت؛ چراکه در این مقطع، درآمدهای نفتی، تبدیل به بزرگ‌ترین بخش درآمدهای حکومت شده بود.

در کشور ایران از زمان پیدایش و تولید نفت تا زمان ملی شدن آن، تولید این ماده به‌جز دوره سه‌ساله بعد از جنگ جهانی دوم، روندی صعودی داشت. پس از اعلام



ملی شدن صنعت نفت این میزان سیر نزولی را طی کرد، اما درآمدهای حاصل از فروش نفت پس از ملی شدن و گذار از دوره بحران‌های ناشی از آن، رشدی قابل توجه را نشان می‌دهد (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۵۹).

به‌طور کلی حکایت نفت در ایران از سال ۱۹۰۱ و هنگام اعطای یک امتیاز پرسود نفتی به نام ویلیام ناکس داریسی آغاز شد. سرمایه‌گذاری حساب‌شده داریسی بر طمع و ناآگاهی شاهان قاجار هنگام کشف نفت در ۱۹۰۸ به‌خوبی نتیجه گرفت. وی در ۱۹۰۹ شرکت نفتی ایران-انگلیس را تاسیس کرد. بعد از این، انگلیسی‌ها صنعت نفت ایران را برای چندین دهه در اختیار خود داشتند، تا این‌که مصدق در اواخر دهه ۱۳۲۰ علیه این وضعیت قیام کرد. کشورهای غربی که از این اقدام مصدق به خشم آمده بودند، نفت ایران را تحریم کردند و روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس نیز دستخوش بحران شد. پس از سرنگونی مصدق به‌وسیله کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲، قراردادی از سوی دولت زاهدی با یک کنسرسیوم نفتی که شامل کمپانی‌های انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و هلندی می‌شد، به امضاء رسید. این قرارداد از جهاتی موجب غیرملی شدن نفت ایران شد، اما به‌رغم این، تلاش بی‌شائبه شاه برای کسب درآمدهای نفتی بالاتر ادامه یافت (میلانی، ۱۳۸۵: ۱۸۰-۱۸۲)، تا این‌که به افزایش سریع درآمدهای نفتی ایران انجامید و این درآمدها بعد از سال ۱۳۳۴ به منبع اصلی درآمد برای تامین هزینه‌های دولتی تبدیل شد. درآمدهای نفتی، از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ بیش از ۴۰ درصد درآمدهای دولتی را تشکیل می‌داد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۳۶-۱۳۷).

در کل، عمده‌ترین منابع کسب درآمد دولت محمدرضا شاه عبارت بودند از: درآمدهای حاصل از فروش نفت، درآمدهای مالیاتی، و درآمدهای حاصل از انحصارات و مالکیت. اما بالا رفتن قیمت نفت و افزایش درآمدهای نفتی، به‌مرور باعث عدم توجه رژیم به سایر منابع تحصیل درآمد شد و این عنصر، نقش اصلی را در اقتصاد کشور ایفا کرد (رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

یاست پژوهی

ناشر

ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر نپولی دوم



در ده سال اول سلطنت محمدرضا شاه، میزان درآمد دولت از فروش نفت از حدود ۱۵ میلیون دلار به ۴۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۰ و به ۱ میلیارد و ۸۷۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۰ رسید. اوج درآمد دولت از فروش نفت از سال ۱۳۵۲ به بعد آغاز شد. در این سال درآمد نفت به ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار و در سال بعد به بیش از ۱۸ میلیارد دلار افزایش یافت و به رغم کاهش تولید روزانه در سال ۱۳۵۶ میزان درآمد به مرز ۲۰/۷ میلیارد رسید (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۶).

به طور کلی سهم درآمدهای نفتی نسبت به کل درآمدهای دولتی از ۱۱ درصد در سال ۱۳۳۳ به حدود ۸۶ درصد در سال ۱۳۵۳ افزایش یافت و به طور میانگین، بیش از ۵۰ درصد درآمدهای دولت را تشکیل می داد. همچنین در دوره ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲، درآمدهای نفتی بین ۶۰ و ۷۹ درصد از مبادلات خارجی دولت را در بر می گرفت. در عین حال، سهم نسبی مالیات‌های داخلی نسبت به کل درآمدهای دولت بسیار پایین بود، چراکه دولت نیازی به افزایش مالیات نمی دید. در واقع با افزایش درآمدهای نفتی، روزبه‌روز از اتکای دولت به درآمدهای مالیاتی کاسته شده بود. سهم درآمدهای مالیاتی نسبت به کل درآمد دولت به ۱۱ درصد در سال ۱۳۵۵ کاهش یافت، در حالی که قبل از این در سال ۱۳۴۹، ۴۱ درصد را تشکیل می داد. اما دولت به علت وقوع بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵، دوباره سیاست اخذ مالیات را به مرحله اجرا گذاشت که در نتیجه آن، سهم مالیات در سال ۱۳۵۷ به حدود ۲۹ درصد رسید (بشیریه، ۱۳۹۳: ۶۵؛ حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۴؛ رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

همچنین درآمدهای حاصل از مالکیت و انحصار دولت که شامل درآمد دریافتی از موسسات انتفاعی وابسته به دولت و سود سهام شرکت‌های دولتی، اجاره ساختمان‌های دولتی و سایر درآمدهای مربوط به انحصار مالکیت دولت می شد، تحت تاثیر افزایش درآمدهای نفتی روزبه‌روز سهم کمتری از منابع مالی را تشکیل می داد. میزان این درآمد از ۱۷ درصد (۷/۳ میلیارد ریال) در سال ۱۳۴۲ به ۱/۷ درصد (۴۰/۵ میلیارد ریال)



نسبت به کل درآمد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت. این امر نشان‌دهنده آن است که میل دولت به گسترش شرکت‌ها، نه برای استفاده از منابع مالی آن‌ها، بلکه برای اعمال اقتدار و نظارت کامل بر تمام جنبه‌های اقتصادی کشور بوده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۴؛ رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۹۱).

سهم نفت در تولید ناخالص ملی نیز در دهه ۱۳۵۰ به سرعت افزایش یافت. در این دهه، تولید ناخالص ملی ایران از چهار بخش کشاورزی، نفت، صنعت و معدن و خدمات بود. افزایش درآمدهای نفتی موجب گردید تا سهم نفت در میان سایر بخش‌ها بالا رود و از حدود ۱۳/۶۶ درصد از تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۳۶، به ۴۷ درصد در سال ۱۳۵۳ برسد. این رقم در سال ۱۳۵۶ با تمهیدات اندیشیده‌شده در مورد کاهش صادرات نفت، به حدود ۳۲ درصد رسید (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۶۳).

همچنین نکته اساسی که در اینجا می‌بایست به آن اشاره داشت این است که درباره عوامل مؤثر در تسریع جریان فروش نفت و افزایش درآمدهای نفتی در دوره محمدرضاشاه، می‌توان علاوه بر بالا رفتن بازار تقاضا برای نفت ایران و منطقه خاورمیانه در دنیا، تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، و ...، به وقوع جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ اشاره کرد که در آن، اعراب نفت خود را به‌روزی آمریکا، فرانسه، انگلیس، هلند و چند کشور دیگر بستند و این موضوع باعث شد که صادرات نفت ایران به بالای ۱۰ میلیون بشکه در روز برسد. شاه در این تحریم نفتی شرکت نکرد و رسماً اعلام نمود که نفت سلاح سیاسی نیست. وی از این جریان خیلی خرسند بود، به‌طوری‌که علناً اظهار می‌داشت که فرصت طلایی برای ایران پیش آمده تا این نفت‌ها را بفروشد و با درآمدهای حاصل از آن، زیربنای اقتصاد کشور را تقویت کند. با این خط‌مشی، شاه از سویی حمایت بیشتری از پشتیبانان غربی خود به‌دست می‌آورد و از سوی دیگر با جبران کاهش صادرات نفت اعراب، سهم بیشتری از پشتیبانان غربی خود به‌دست می‌آورد (امینی، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۰۴؛ حشمت‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۵). با

یاست پژوهی

ناشر: ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر نهضت ملی



توجه به این وضعیت بود که درآمدهای نفتی ایران از سال ۱۳۵۲ تا پیش از ۱۳۵۶ افزایش قابل توجهی پیدا کرد.

روی هم رفته با توجه به آنچه بیان شد، دولت پهلوی دوم را از اواخر دهه ۱۳۳۰ در کنار استبدادی (شخص محور) بودن، می توان دولتی رانتیر نیز دانست (ر.ک: حاجی یوسفی، ۱۳۸۸). مقایسه درآمدهای مالیاتی با درآمدهای نفتی، این مسئله را به خوبی نشان می دهد. به طور کلی «سرازیر شدن میلیاردها دلار نفتی به واسطه ایجاد یک منبع درآمد مستقل، شالوده استقلال این دولت را از جامعه تشکیل می داد. به طوری که درآمدهای نفتی، دولت را نسبت به استخراج منابع ضروری از اقتصاد داخلی از طریق مالیات های بالا بی نیاز می ساخت» (بشیریه، ۱۳۹۳: ۶۵).

به طور کلی دولت محمدرضا شاه در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی و مبدل شدن به دولت رانتیر، از یک شیوه خاص سیاست و حکومت و نوع رابطه با جامعه برخوردار گشت، به طوری که «شاهد تمرکز روزافزون سیاست گذاری حکومت در بخش های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می باشیم» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۴). شاه با در اختیار داشتن منبع انحصاری مالی عظیمی چون نفت، کل ساختار اقتصادی و اجتماعی را به خود وابسته کرده و قادر به تاثیر گذاری بر کل روند اقتصادی و تغییر ساختار اجتماعی کشور بود (Rahin, 1979: 133-134). شاه سعی می کرد از یک سو، با صرف بخشی از درآمدهای فزاینده نفت و رونق اقتصاد مصرفی وابسته و مونتاژ، رضایت مندی عمومی را جلب کند و از سوی دیگر، با تقویت ساواک و نیروهای نظامی [و امنیتی] با پول نفت، مخالفان داخلی را کنترل و سرکوب نماید (حشمت زاده، ۱۳۸۸: ۸۵). این سیاست به طور کلی نه تنها نمی توانسته زمینه های دست یابی به توسعه واقعی را در کشور فراهم نماید، بلکه رانتیری شدن این دولت، تاثیرات منفی ای بر عرصه های اقتصاد، سیاست و جامعه ایران برجای گذاشت که از جمله مهم ترین آن ها می توان به: تسلط هرچه بیشتر دولت بر عرصه اقتصاد، افزایش سهم نفت در نظام بودجه و برنامه های



توسعه، گسترش دستگاه‌های امنیتی و سرکوب سیاسی، تسلط دستگاه دیوان‌سالاری بر جامعه، گسترش فساد مالی و ترویج روحیه رانتی، ترویج فرهنگ رسمی، و «افزایش خودکامگی شاه و کمک به شکل‌گیری و ترویج فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و تابعیت» اشاره نمود، که در پژوهش حاضر، تنها مورد آخر مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

۳. ساختار اقتصاد رانتی، افزایش خودکامگی شاه (رژیم) و شکل‌گیری فرهنگ

سیاسی غیرمشارکتی در عصر پهلوی دوم

همان‌گونه که در بخش نظری پژوهش نیز بیان شد، رانتی‌شدن دولت و مسلط‌گشتن آن بر عرصه اقتصاد کشور، مانعی اساسی در مسیر دستیابی به توسعه سیاسی و شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی ایجاد کرده و در مقابل به توسعه‌نیافتگی سیاسی و شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی (انفعالی) در جامعه کمک می‌نماید.

به‌طور کلی از آن‌جا که حاکمان سیاسی در دولت‌های رانتی‌نیازی به اخذ منابع از جامعه ندارند، بنابراین ضرورتی هم احساس نمی‌کنند که به نمایندگی از جامعه بپردازند. بر این اساس آن نوع تعاملات بین حاکمان و مردم که زمینه‌های مشارکت گسترده اعضای جامعه در فرایندهای سیاسی را فراهم می‌سازند، به‌وجود نمی‌آید (شکاری، ۱۳۷۷: ۱۶۳-۱۶۵). نکته اساسی در این‌جا این است که مردم این‌گونه کشورها ممکن است به‌همان اندازه شهروندان دیگر کشورها خواهان دموکراسی و مشارکت سیاسی باشند، اما ثروت حاصل از رانت، به حکومت‌ها این امکان را می‌دهد که پول‌های بیشتری را در بخش امنیت داخلی و ایجاد بوروکراسی گسترده و نیز بذل و بخشش به گروه‌های اجتماعی هزینه نمایند و از این طریق از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی [و تشکل‌های مدنی] مستقل جلوگیری کرده و در برابر آمال دموکراتیک مردم، مانع ایجاد کنند (میرترابی، ۱۳۸۷: ب-۲۳ و ۲۴). دولت رانتی‌چون به جامعه

وابسته نیست، به‌همین خاطر نقشی برای گروه‌ها، تشکل‌ها و نهادهای برآمده از آن قائل نمی‌باشد و از این‌رو خود را چندان ملزم به کسب موافقت و رضایت آن‌ها نمی‌یابد و با

یاست پژوهی

ناشر

ساختار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی

در عصر پهلوی دوم



عواید رانتهی و خرج کردن آن، کمبود یا کاهش مشروعیت سیاسی خود را جبران می‌کند (اخوان‌کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۹۵؛ نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۱). به عبارتی دیگر، هرگاه دولتی در وضعیتی باشد که بتواند با توزیع کالا و خدمات و درآمد، رضایت مردم را جلب کند، دیگر احتیاجی به مشروعیت دموکراتیک نخواهد داشت (Luciani, 1994: 131). در واقع هدف دولت رانتیر از اتخاذ چنین سیاست‌هایی این است که بتواند با ایجاد حامیانی برای خود، «از شکل‌گیری هسته‌های مقاومت و گروه‌هایی برای هدایت خواسته‌های مردم و شفاف‌کردن اوضاع جلوگیری کند. این شبکه حامی می‌تواند مانع شکل‌گیری خواسته‌های دموکراسی‌خواهانه در جامعه شود» (نواختی‌مقدم و رمزی، ۱۳۸۹: ۱۹۳).

دولت محمدرضا شاه نیز همان‌طور که پیشتر بیان شد، از اواخر دهه ۱۳۳۰ به یک دولت رانتیر تبدیل شده بود. دولتی که در آن تمامی قدرت در شخص شاه جمع شده بود و در نتیجه بهره‌مندی از درآمدهای کلان نفتی، از استقلال‌عمل بالایی در مقابل جامعه برخوردار گشت. در این دوره، «صنعت نفت و درآمدهای نفتی به درجه‌ای از اهمیت رسیده بودند که هیچ تحول صنعتی و اقتصادی‌ای بدون توجه به آن‌ها امکان‌پذیر نبوده است. این درآمدها در کنار برخورداری دولت از حمایت دولت‌های خارجی و شرکت‌های چندملیتی دریافت‌کننده اصلی نفت، به وراثت‌بانی و فراقانونی‌شدن دستگاه حکومتی منجر گردید» (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۵؛ بشیری، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۰۰). درآمدهای نفتی به‌طور کلی به شاه امکان ایفای نقش مهم در عرصه سیاست کشور می‌داد، به‌طوری‌که می‌توان گفت پول و ثروت، بیشتر از هر عامل دیگری در ساختمان و تحکیم نظام حکومتی محمدرضا شاه نقش داشت (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۳۰).

درآمدهای نفتی را می‌توان عاملی مهم در افزایش میزان خودکامگی و قدرت دولت پهلوی دوم و خودسری آن نسبت به جامعه دانست، به‌طوری‌که باعث شده بود تا



دولت نقش کارگزار و مداخله‌گر اصلی را در زندگی سیاسی داشته باشد و با تضعیف نیروهای اجتماعی و ممانعت از انجام وظیفه درست جامعه مدنی، از شکل‌گیری توسعه سیاسی به معنای مشارکت افراد جامعه در زندگی سیاسی جلوگیری کند (See: Mahdavy, 1970).

با افزایش درآمدهای نفتی در این دوره، به تدریج دولت استبدادی به مراتب خشن‌تر از دولت‌های قبلی شکل گرفت و به انجام کارهایی قادر گردید که هرگز قبل از آن یارای آن را نداشت. حمله به ارزش‌های جامعه و نفی آن‌ها، وابستگی همه طبقات به دولت، دخالت در عرصه خصوصی و عمومی، سرکوب گسترده طبقه متوسط جدید و وابستگی آن به دولت، و ... از اقداماتی بود که با استبداد نفتی دولت شکل گرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۲). دولت رانتیر محمدرضاشاه، به‌طور کلی از طریق اعطای اعتبارات مالی به سرمایه‌داری، تامین نیازهای اقتصادی و رفاهی جامعه مانند آموزش رایگان و افزایش یارانه‌ها، اجرای طرح‌های عظیم اقتصادی و اشتغال کارگران در این بخش‌ها، افزایش تعداد کارمندان و حقوق آن‌ها، افزایش دانشجویان و امکانات رفاهی برای آنان، و ...، تمامی جامعه را به خود وابسته کرده بود (اسکاچپول، ۱۳۸۲). این دولت به‌خاطر استقلال خویش از جامعه، چنان فاصله‌ای از مردم گرفت که دیگر حتی آن‌ها را دارای حقی نمی‌دانست. فاصله بیش‌ازحد از جامعه موجب تجاوز به حریم جامعه نیز شده بود (کاتوزیان، ۱۳۸۲).

افزایش درآمدهای نفتی موجب رشد سریع دستگاه اداری، گسترش دامنه فعالیت پلیس سیاسی و تسلط بیشتر دولت بر جامعه شده بود. لذا دولت نه‌تنها مستقل از طبقات و نیروهای اجتماعی شده، بلکه با کسب بیشترین درآمدها به بزرگترین سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار در کشور نیز تبدیل گشته بود و با اتکا به قدرت نظامی، نیروهای سیاسی و اجتماعی را تحت سلطه خود قرار داده و از مشارکت آن‌ها در عرصه سیاست جلوگیری به‌عمل آورده بود. بنابراین بر طبق الگوی دولت رانتیر می‌توان



گفت از جمله مهم‌ترین اثرات درآمدهای نفتی در این دوره، افزایش توان، قدرت و وجه سرکوب‌گری دولت بوده است (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۲۳؛ Mahdavy, 1970: 466). در واقع این دولت، دولت رانتیر [خودکامه‌ای] بود که تنها محدودکننده قدرت آن، دولت آمریکا بوده است (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

به‌طور کلی به موازات افزایش درآمدهای نفتی و در نتیجه، تجمع قدرت نزد شاه، دستگاه حکومتی از برعهده‌گرفتن نقش داوری میان طبقات جامعه پرهیز می‌کرد. طبیعی است که چنین برخوردی با جامعه، به یک رشته از کارویژه‌ها و کارکردهای سیاسی و اجتماعی می‌انجامید که حکومت را با منافع طبقاتی ساختار اجتماعی در تقابل قرار می‌داد. در این وضعیت نمی‌توانست رابطه مسالمت‌آمیزی بین مردم و حکومت وجود داشته باشد، بلکه حکومت به‌مثابه یک طبقه مسلط بر روند قدرت طبقات دیگر تاثیر می‌گذاشت، که هدفی جز حفظ و تثبیت موقعیت خود نداشت. در این ساختار، حکومت بر کلیه شئون جامعه سیطره پیدا کرده بود، به‌طوری‌که تمام قوای جامعه در راه اهداف نظام سلطنتی تجهیز گشته و حکومت در مقابل ملت هیچ تعهد و مسئولیتی احساس نمی‌کرد، یعنی نه محدود به قانون بود و نه وابسته به طبقه‌ای خاص (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

انباشت فزاینده قدرت در نزد محمدرضا شاه، وی را از هرگونه مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی در مقابل مردم و گروه‌های سیاسی و اجتماعی بازداشته بود. «حکومت شاه در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی به درجه بالایی از استقلال عمل رسیده بود، به‌گونه‌ای که این وضعیت موجب شده بود که در قبال خواسته‌ها و فشارهای درونی جامعه، هیچ‌گونه مسئولیتی احساس نکند و بدون در نظر داشتن منافع و نیازهای جامعه به تصمیم‌گیری و تدوین سیاست‌ها بپردازد» (شکاری، ۱۳۷۷: ۱۳۴). این دولت رانتی نمی‌توانست تحت هیچ‌عنوانی رقابت و مشارکت سیاسی را تحمل کند و «همواره از حکومت غیر سیاسی طرفداری می‌کرد و ایجاد زمینه‌های فعالیت نهادهای مشارکت



مردمی و قانونی را مسئله‌ای غیرمنطقی می‌دانست» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳). در واقع به دلیل این‌که مشارکت به‌عنوان روند کسب قدرت، ناگزیر ساختارهای موجود را به مبارزه می‌طلبد، طبیعی است که چنین ساختار [رانتی‌ای] از چنین کنشی ممانعت به‌عمل آورد (امام‌جمعه‌زاده و یاری، ۱۳۸۲: ۱۲).

دستیابی به درآمدهای سرشار نفتی، موجب شده بود تا دولت که به‌مقدار زیادی از جامعه مستقل شده بود، منافی فراتر از منافع جامعه پیدا کند، و نسبت به فشارهای درونی اجتماعی برخوردار غیرمسئولانه داشته باشد] و برای جامعه دستور کار مشخص کند. این وضعیت، همان‌گونه که اشاره شد دولت را از پاسخ‌گویی به خواسته‌های افراد جامعه برحذر ساخته و هرگونه تعامل با آنان و نیز تغییر و اصلاح را بی‌معنا ساخته بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۷۷). دولت به دلیل عدم اخذ مالیات از جامعه، هیچ تعهد و اجباری به نماینده‌بودن نداشت و هیچ‌گونه راه قانونی که از طریق آن، افراد جامعه بتوانند در عرصه سیاست مشارکت نمایند را ایجاد نکرده بود؛ یعنی حکومت اجازه فعالیت تشکل‌های جامعه مدنی به‌ویژه احزاب سیاسی مستقل (به‌عنوان نماینده مردم) را نمی‌داد و آن‌ها را سرکوب می‌کرد. «رانتی‌بودن دولت، باعث آن شده بود تا دولت با تضعیف بخش خصوصی و جلوگیری از شکل‌گیری بهینه آن، در عدم پاگیری و یا انجام وظیفه درست جامعه مدنی و تحزب و ممانعت از توسعه سیاسی نقش اساسی ایفا نماید» (اخوان‌کازمی، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

به‌طور کلی پس از کودتای ۲۸ مرداد جو خفقان، استبداد و رعب و وحشت در جامعه ایران ایجاد شد و در نتیجه آن فعالیت احزاب متوقف شد و فرایند توسعه احزاب نیمه‌کاره ماند و فعالیت سیاسی گروه‌ها از آن‌پس جنبه زیرزمینی به خود گرفت (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۴). در مقابل، محمدرضا شاه از احزاب درباری میلیون، مردم، ایران نوین و رستاخیز، به‌عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت شخصی و تمرکز سیاسی استفاده می‌کرد. به‌سخنی دیگر، هدف اصلی شاه از ایجاد این احزاب فرمایشی، تنها کنترل عرصه

یاست پژوهی

ناشر: دفتر انتشارات اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر نپولی دوم



سیاسی و ایجاد پایگاه‌های اجتماعی برای خود بوده است، و نه مجرای برای مشارکت واقعی مردم در صحنه سیاست و تصمیم‌گیری. در واقع، درآمدهای نفتی این توان را به شاه داده بودند تا به تاسیس احزاب دولتی وابسته پردازد و بدین‌وسیله از مشارکت فعال و مؤثر مردم در فرایندهای سیاسی جلوگیری کند.

در این دوره، به دلیل افزایش قدرت حکومت که از افزایش درآمدهای نفتی ناشی می‌شد، نهادهای دموکراتیک صرفاً دارای ارزش ظاهری گردیده و همین مسئله باعث شده بود تا در غیاب مشروعیت سیاسی، الگوی حکومت نئوپاتریمونیا (شخص‌محور) و سواستفاده از قدرت سرکوب سیاسی متداول شود. به‌طور کلی به دلیل آن‌که این دولت رانتی، نمی‌توانست رقابت و مشارکت سیاسی را تحمل کرده و به سازمان‌ها و تشکلات مستقل اجازه تکوین و فعالیت نمی‌داد، بنابراین گروه‌های برخوردار از آگاهی سیاسی به سمت انفعال و سیاست‌گریزی کشانیده شده بودند.

درآمدهای حاصل از فروش نفت در عصر پهلوی دوم، باعث شد تا از یک‌سو دولت نه به مردم و فعالیت تولیدی‌شان بلکه به درآمد بادآورده‌ای متکی شود که به اتکای آن حاضر نمی‌شد به توزیع قدرت در جامعه گردن نهد و از سوی دیگر، جامعه نیز با نقش مسلطی که حکومت در اقتصاد یا نفت کسب کرد، از نظر اقتصادی به حکومت وابسته شد و همین مسئله مانع از این گردید تا حقوق و آزادی‌هایی را مطالبه کند که به او همچون شهروند و ملت هویت سیاسی می‌بخشید و او را در تعامل با دولت قرار می‌داد. در واقع دولت رانتی محمد رضا شاه با اتکاء به درآمد نفت، از یک‌سو ایرانیان را به عنوان شهروند از نظر سیاسی خلع سلاح کرد و از سوی دیگر توانست به خود تمرکزی بخشد که معرف قدرت مطلقه و انحصاری سیاسی در جامعه است (قاضی مرادی، ۱۳۸۴: ۲۹۸). به عنوان نمونه‌ای در زمینه بی‌توجهی در قبال خواسته‌های جامعه، شاه سیاست‌های اقتصادی معینی را دنبال می‌کرد که غالباً بسیار نامناسب با شرایط اقتصادی ایران بود، به همین جهت، فقر و نابرابری پابرجا ماند و شکوفایی نفتی



دهه ۱۹۷۰ علاوه بر این که این استقلال عمل را قوت بخشید، با سؤمدیریت نابهنجار همراه شد. بنابراین، بهبود وضع را برای عامه مردم به بار نیاورد و استقلال عمل حکومت، آن را قادر ساخت تا در برابر فشار فزاینده گروه‌های طبقاتی متوسط و سطح پایین برای دگرگونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مقاومت کند (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۹۹).

نکته اساسی در این جا این است که در جوامعی که گروه‌های رسمی و نهادی همچون احزاب مستقل، فرصتی برای ابراز وجود نیابند، زمینه برای نقش آفرینی گروه‌ها و روابط غیررسمی مهیا می‌شود. بر این اساس در عصر محمدرضا شاه نیز به دلیل سرکوب احزاب مستقل، «صحنه سیاست در کشور دست‌خوش نقش آفرینی انواع روابط غیررسمی و بده‌وبستان‌های بانندی و گروهی شد و گروه‌ها و روابط غیررسمی که خارج از چارچوب‌های قانونی و نهادی عمل می‌کردند، به عامل اصلی تحرک در زندگی سیاسی تبدیل شدند» (نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۸۳). در میان گروه‌های غیررسمی این دوران، می‌توان «دوره» را حیاتی‌ترین و قدرتمندترین گروه غیررسمی دانست که هم حکم کانون جذب نخبگان را داشت و هم عملاً به مثابه «کابینه سایه» عمل می‌کرد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۶۹). دوره عبارت از گروهی از افراد است که به واسطه علائق مشترک حرفه‌ای، خانوادگی، فکری، سیاسی و ... به‌طور غیررسمی گرد هم می‌آیند. در قلمرو سیاست در عصر پهلوی دوم، نخبگان سیاسی و سایر مقامات بوروکرات کشوری رده‌بالا، عضو دو دوره «ایران نو» و «کانون ترقی» بودند که از دهه ۱۳۳۰ شکل گرفته بودند (بشیری، ۱۳۸۴: ۱۰۶-۱۰۷؛ بیل، ۱۳۸۷: ۷۲-۷۴). در چنین محیطی، زدوبندها، دسته‌بندی‌ها و گفت‌وگوهای پشت‌پرده و غیررسمی جزو مهارت‌های لازم برای رسیدن به قدرت، شهرت و ثروت بوده است. این گروه‌های غیررسمی به‌طور کلی مشوق فرهنگ سیاسی بودند که از تساهل سیاسی، مشارکت‌پذیری ارادی و برخورد منطقی با رویکردها و نظرات جلوگیری می‌کرد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۷۰).

یاست پژوهی

ناشر

ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی

در عصر پهلوی دوم



علاوه بر این، در دولت راننیر محمدرضاشاه، اختناق و سرکوب توسط نیروهای نظامی و امنیتی نیز از جمله ابزارهای اجرایی شاه در افزایش تمرکز قدرت و جلوگیری از مشارکت مؤثر اعضای جامعه در فرایندهای سیاسی بوده است، که نقش درآمدهای سرشار نفتی در این زمینه، اساسی می‌باشد، به طوری که بخش مهمی از این درآمدها، صرف تقویت و گسترش نیروهای نظامی و امنیتی می‌شد. به طور کلی به دنبال دست‌یابی مجدد شاه به قدرت در سال ۱۳۳۲ و دسترسی به درآمدهای نفتی، سیاست افزایش نفقات نیروی نظامی و تجهیز آن در دستور کار وی قرار گرفت (دهشیر، ۱۳۸۶: ۴۱۶). بر این اساس، شاه شمار نفقات نظامی را به ترتیب از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. همچنین بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند و با خرید تسلیحاتی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی به ویژه آمریکا، زرادخانه عظیمی ایجاد کرد که ایران را به بزرگ‌ترین نیروی دریایی خلیج فارس، پیشرفته‌ترین نیروی هوایی خاورمیانه و پنجمین نیروی بزرگ جهانی تبدیل کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۵-۵۳۶). به طور کلی حفظ چنین ارتش نیرومند و وفاداری، نیازمند هزینه‌های سنگینی بود که در این زمینه -همان‌گونه که بیان شد- درآمدهای سرشار نفتی منبع قابل‌اعتمادی به شمار می‌رفت. در کل، هزینه‌های نظامی به طور مستمر ۳۰ درصد و حتی در برخی مواقع بیش از آن را در بودجه سالانه تشکیل می‌داد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹-۹۲؛ ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۶۱-۲۶۲؛ امینی، ۱۳۸۶: ۳۲۷-۳۲۸).

در کنار موارد فوق، دولت پهلوی دوم با توان اقتصادی حاصل از درآمدهای نفتی توانسته بود به حمایت از مصرف‌گرایی و تامین نیازهای اولیه زندگی عامه مردم بپردازد و از این طریق نیز آن‌ها را از گرایش به فعالیت‌های سیاسی در چارچوب نهادهای مدنی برای پیگیری خواسته‌هایشان باز دارد. عواید نفتی در این دوره برای کل جامعه به صورت یک منبع رفاه در آمده بود و طبقات اجتماعی برای کار در دیگر بخش‌ها به





سرمایه دولت وابسته شدند. طبقات بالای جامعه که در روند نوسازی، سرمایه‌های خود را در بخش‌های صنعت و تجارت به کار گرفتند، مستقیماً به درآمدهای نفتی وابسته شدند. طبقات شهری نیز چشم به حداقل حقوق تضمین‌شده، یارانه مواد غذایی و طرح‌های بهداشتی و آموزشی داشتند، به دولت وابسته گشتند. بدین ترتیب نوعی رابطه حامی و پیرو به وجود آمده بود و در نتیجه آن، هیچ‌یک از طبقات اجتماعی به سمت فعالیت‌های سیاسی برای احقاق حقوق اقتصادی-سیاسی نمی‌رفتند. طبقه پایین جامعه نیز به علت ضعف‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی به فعالیت‌های سیاسی نمی‌پرداخت. بنابراین احزاب غیردولتی نیز نتوانستند به منظور فعالیت‌های سیاسی خود رابطه‌ای اندام‌وار با دیگر نیروهای اجتماعی برقرار کنند و فعالیت آن‌ها بیشتر به نظریه‌پردازی و کارهای روشنفکری محدود شد و کمتر به فعالیت‌های عملی و حزبی دست زدند (امام‌جمعه‌زاده و معصومی، ۱۳۸۹: ۳۳ و ۴۷).

حکومت محمدرضا شاه، درآمدهای نفتی را تنها در راستای تحکیم قدرت خویش و به ضرر نیروهای اجتماعی هزینه می‌کرد. شاه به صرف دراختیار داشتن زور و قدرت، که با پشتوانه استقلال مالی ناشی از افزایش درآمد نفت به دست آورده بود، در صدد بود تا مردم را به اطاعت از نظام وا دارد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۲۳-۲۲۴). بر این اساس، به هر میزان که درآمدهای دولت از طریق نفت افزایش پیدا می‌کرد و بیشتر به این درآمدها به منظور اجرای نیت اقتدارگرایانه خود وابسته می‌شد، به همان میزان از جامعه دورتر و مستقل‌تر می‌گشت. به بیانی دیگر، ورود درآمدهای سرشار نفتی به کشور، به ویژه زمانی که شاه (رژیم) با رقیبان و مخالفان نیرومندی روبه‌رو نبود، ضرورت و انگیزه لازم را برای ایجاد یک دولت با قابلیت نهادی بالا و برقراری پیوندهای مؤثر با گروه‌های مختلف اجتماعی از بین برده بود، که نتیجه این وضع، شکل‌گیری دولتی با توانایی سازمانی و نهادی پایین و پیوندهای سست اجتماعی بوده است که در کل، بر فاصله میان حکومت و جامعه افزود.

متغیر نفت در این دوره، به صورت مستقیم و غیرمستقیم به تشدید نقش انفعالی و تضعیف ساختار اجتماعی ایران کمک کرده بود؛ تاثیرگذاری مستقیم در شکل ازبین بردن بسترهای کار و تولید، ایجاد جامعه‌ای مصرفی و ایجاد این ذهنیت در بطن جامعه که با وجود درآمدهای نفتی منشاء همه تحولات و اقدامات بزرگ دولت است و مردم باید همواره چشم به دستان دولت برای تامین نیازهای روزمره خود داشته باشند، ظاهر گشت. تاثیرگذاری غیرمستقیم نیز در شکل تقویت مواضع و عملکرد ساختار سیاسی در قبال ساختار اجتماعی و هدایت هدف‌مندانه آن در راستای اهداف ساختار سیاسی بوده است. این مسئله در مجموع به ایجاد اعتماد و اطمینان به دولت از سوی جامعه منجر نشد (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۵).

به‌طورکلی در دوره مورد بحث، به دلیل برخوردارشدن دولت از درآمدهای کلان نفتی، از یک سو، وابستگی دولت به مردم کم شد و از سوی دیگر، توان مالی دولت افزایش پیدا کرده و این مانع از شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک و مستقل شد و در نتیجه امکان شکل‌گیری نهادهای اجتماعی لازم برای مشارکت مردم در قدرت محدود گردید. در چنین شرایطی تطابق چندانی بین سطح تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه با سطح تحول زیربنای انسانی وجود نداشت، چون سرریز شدن بخشی از پول نفت در جامعه و همچنین گسترش تماس‌های بین‌المللی مردم باعث شده بود تا تغییرات کمی و کیفی در نیروی انسانی و سطح دانش و آگاهی‌های مردم به وجود بیاید و خواست درونی برای مشارکت‌های سیاسی و اجتماعی افزایش پیدا کند، اما در مقابل، شاه به دلیل هراس از، از دست دادن قدرت، امکان شکل‌گیری نهادهای مدنی لازم برای تحول را به مردم نمی‌داد (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۹۰-۹۱) و هرگونه مخالفت سیاسی را تضعیف یا سرکوب می‌نمود و یا این‌که به وسیله پول نفت تطمیع می‌کرد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۲۱). نتیجه‌ی این سیاست نمی‌توانسته چیزی جز شکل‌گیری و گسترش فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی یا انفعالی در کشور بوده باشد.





محمدرضاشاه به دلیل [دراختیارداشتن درآمدهای سرشار نفتی و انحصاری‌کردن قدرت سیاسی، تأثیر محوری و بنیادینی بر فرهنگ سیاسی ایران داشته و توانست عناصر دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهد] (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۹۱). در واقع افزایش درآمدهای نفتی، شاه و دولتش را به مهم‌ترین نیروی مسلط بر اقتصاد، سیاست و امنیت کشور مبدل ساخته بود. شاه با کسب این درآمدها نیازی به مشارکت جامعه و نیروهای آن در پیش‌برد برنامه‌های خود نمی‌دید و از همین رو روزه‌روز نیروهای سیاسی و اجتماعی را به حاشیه راند. در واقع دولت با تکیه بر منابع نفتی به نیروی مسلطی بدل شد که فعال‌میشاء بود و لذا هیچ عرصه سیاسی و اجتماعی مستقل از حکومت را بر نمی‌تابید (فوران، ۱۳۸۳: ۶۳-۷۰).

به‌طور کلی ساختار اقتصاد راننی در کنار ساختار سیاسی استبدادی در عصر پهلوی دوم، امکانات لازم را برای شکل‌گیری فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی اندیشه و تفکر فراهم نکرده بود و به‌جای آن، به شکل‌گیری فضای ساختاری لازم برای بروز و شیوع مؤلفه‌های منفی و غیرمدنی‌ای همچون: ترس از قدرت شاه، اطاعت‌پذیری، اقتدارگرایی، بدبینی، بی‌اعتمادی، فرصت‌طلبی، انفعال سیاسی، اعتراض خاموش، قانون‌گریزی، تملق و چاپلوسی، توطئه‌باوری، خشونت و ستیزه‌جویی، ناامنی، عدم تساهل و مدارا، و ... کمک کرده بود. در این‌جا به چند مورد از این مؤلفه‌ها اشاره‌ای کوتاه صورت می‌گیرد.

- **ترس از قدرت شاه:** ترس از قدرت سیاسی، عامل اساسی نوع رابطه موجود میان نهاد سلطنت با مردم در دوره محمدرضاشاه بوده و جوهر ترس در فرهنگ و رفتار سیاسی افراد در کلیه روابط اجتماعی ظاهر گشته بود. به‌طور کلی «در یک طرف این رابطه، قدرت مطلق و توانا بر انجام هر کاری قرار داشت و در طرف دیگر آن، انسان‌های ضعیف، مسلوب‌الاختیار و محکوم به اطاعت بی‌چون‌وچرا از شخص شاه» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۰۴-۲۰۵) و در درجه بعدی نخبگان سیاسی. محمدرضاشاه در دوران

پادشاهی‌اش، همواره پرهیبت و ترسناک بود و تنها به خاطر قدرتی که داشت، مردم به وی احترام می‌گذاشتند. در واقع برخورداری از پشتوانه‌ی نفتی، این قدرت و هیبت را به شاه داده بود.

- **بی‌اعتمادی سیاسی:** بی‌اعتمادی نسبت به قدرت سیاسی در دوره مورد بحث، نوعی واکنش اعضای جامعه نسبت به رابطه عمودی و آمرانه قدرت سیاسی به شمار می‌رفته است و استبداد و تمرکز بیش از حد قدرت نزد محمدرضاشاه که خود به کمک درآمدهای کلان نفتی ایجاد شده بود، مهم‌ترین عامل در ایجاد این وضعیت بود. بی‌اعتمادی و سؤظن همواره موجب می‌گردید که نوعی شک و تردید بر افعال، اعمال و نیت جامعه در قبال حکومت و بالعکس و یا در بین خود مردم با یکدیگر حاکم باشد (ر.ک: سیونگ‌یو، ۱۳۸۱: ۷۲-۷۳).

- **خشونت و ستیزه‌جویی:** در فرهنگ سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، به خشونت به‌عنوان اصلی لازم و موجه در مبارزات و فعالیت‌های سیاسی نگاه می‌شد. در واقع خشونت و ستیزه‌جویی در فرهنگ سیاسی این دوره را می‌بایست عکس‌العملی در مقابل ساختار استبدادی و رانتی دانست. حکومت محمدرضاشاه به واسطه‌ی تکیه بر درآمدهای سرشار نفتی، «ازیک سو در بالندگی فرهنگ مبارزه سالم سیاسی و رقابت‌آمیز تاثیر منفی گذاشته و ازسوی دیگر، فعالان سیاسی را به مبارزات خشونت‌آمیز سوق می‌داد، که نتیجه هر دو فرایند، گسترش فرهنگ حذف، ستیز و خشونت در مبارزات سیاسی به‌جای کنش‌ها و واکنش‌های مسالمت‌آمیز و غیر خصمانه بود» (شریف، ۱۳۸۱: ۶۴-۶۶).

- **قانون‌گریزی:** ایرانیان عصر محمدرضاشاه، در شرایطی که مطلق‌نگری و رانت‌بازی و فساد اداری در سطح کشور رسوخ کرده بود، از نظم و قانون، گریزان بوده و علاقه‌ای به همبستگی و سازمان‌یافتگی نداشتند. به‌طور کلی «در شرایطی که قانون‌گذار و مجری یعنی شاه و زیردستانش، قانون‌شکن و رانت‌خوار بودند، رعایت نظم و قانون



توسط مردم انتظار بی‌موردی بود» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۷). مردم ایران وقتی مشاهده می‌کردند که شاه و نخبگان سیاسی‌اش، وقعی به قوانین نمی‌گذارند و تنها در پی سؤاستفاده از موقعیت سیاسی و اداری و مال‌اندوزی هستند، آن‌ها نیز هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای اطاعت از قوانین نداشته و قانون‌گرایی را به‌عنوان پدیده‌ای ضدارزش تلقی می‌کردند.

- **تملق و چاپلوسی:** فرهنگ سیاسی اقتدارگرای رانتی، موجب شده بود که افراد نتوانند حرف‌ها و عقایدشان را به‌آسانی و به‌دور از هرگونه عواقب ناخوشایندی بیان کنند. به‌همین خاطر به تملق‌گویی، چاپلوسی و چاکرمنشی روی می‌آوردند تا به موقعیت مناسبی دست یابند. «در ساختاری که همه‌چیز طبق خواست، اراده و فرمان شخص شاه برقرار بود، کارگزاران نظام نیز سعی می‌کردند که شاه از آن‌ها دید مثبتی داشته باشد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۴۸-۴۹ و ۸۷؛ زونیس، ۱۳۸۷).

- **عدم تساهل و مدارا:** در این دوره، به‌دلیل وجود ساختار اقتصاد رانتی و در نتیجه، متمرکزتر شدن قدرت سیاسی و فراهم‌نبودن فضای فعالیت سیاسی نهادینه و قانونی در جامعه، نیروها و گروه‌های مختلف اجتماعی همگی در وضعیت سؤظن نسبت به یکدیگر قرار داشته و در نتیجه نسبت به هم تساهل و مدارا نداشتند. «در فرهنگ سیاسی دوره مذکور، با توجه به خلق‌وخوی پادشاه و نیز اکثر نخبگان سیاسی که به ارزش‌ها به‌صورت مطلق می‌نگریستند و تمایل داشتند نگرش انقیادطلبانه خود را به دیگران تحمیل کنند، انتظار تساهل در برخوردهای سیاسی و اجتماعی بی‌مورد بوده است» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۰).

روی‌هم‌رفته، جهت‌گیری‌های شناختی فرهنگ سیاسی حاکم بر دوره محمدرضاشاه، نظام سلطنتی را نظامی اقتدارگرا، رانتی، فاسد، سرکوب‌گر، غیرقابل‌اعتماد و عامل بیگانه می‌دانست. مطابق این جهت‌گیری‌ها، بازیگران سیاسی ایران به‌ویژه شخص شاه غیرقابل‌اعتماد بودند و جهت‌گیری‌ها و ایستارهای عاطفی این فرهنگ، با بدبینی، ترس و تنفر از شاه، حکومت، بازیگران سیاسی و کل عرصه سیاست همراه بود (ر.ک: شریف،

یاست پژوهی

دانشیار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر نهضت دوم



۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۱۱). این مسئله در کل، نمی‌توانست به نفع مشروعیت حکومت محمدرضا شاه در نزد جامعه بوده باشد، به طوری که شکاف بین جامعه و حکومت را شدت بخشید و بی‌اعتمادی نسبت به قواعد بازی سیاسی را در کشور موجب گشت که در نتیجه‌ی آن، مشروعیت رژیم با بحران و ریزش مواجه شد.

درواقع به دلیل این که شاه در نتیجه برخورداری از استقلال مالی نسبت به جامعه، حاضر به «توزیع منطقی» منابع و امکانات ملی در بین گروه‌های اجتماعی و نیز فراهم کردن زمینه‌های «مشارکت فعال و واقعی» مردم در عرصه سیاست نبود، آنان به مقابله با وی و رژیمش پرداختند. به طور کلی «به دلیل ساخت نخبه‌گرای این نظام سیاسی و تضاد بین توزیع قدرت با اصل تمرکز قدرت در دست شاه، انتظار هم‌گرایی و هم‌بستگی مردم با هیات حاکمه را نمی‌شد داشت. نظام به دلیل فقدان پارامترهای تعدیل قدرت و عدم نهادمندی کارآمد سیاسی، با فساد اداری و مالی گسترده‌ای روبه‌رو بود. حکومت به خاطر ضعف‌های متعدد ساختاری و کارکردی و عدم توانایی برای برطرف کردن ضعف‌ها و بهبود کارکردهای خود، با بحران مشروعیت مواجه شده بود. این بدین معنا بود که سیاست‌های شاه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با واکنش‌های منفی مردم روبه‌رو شد و در مقابل، شاه برای فرار از این وضعیت، از یک سو هرچه بیشتر به دستگاه‌های سرکوب خود (نیروهای نظامی و امنیتی) پناه برد و از سویی دیگر به قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکا نزدیک‌تر گردید (ازغندی، ۱۳۸۳-ب: ۲۲)، که این سیاست، در کل به جز تحریک و همبستگی بیشتر مردم بر علیه رژیم و پذیرش شکست از جانب شاه، حاصلی دربر نداشت.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بررسی تاثیر ساختار اقتصاد رانتی متکی به نفت در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی (انفعالی) در عصر سلطنت محمدرضا شاه بوده است. در این راستا،



در کنار عوامل مهمی چون ساختار حکومت استبدادی که در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در دوره پهلوی دوم نقش داشته‌اند، ساختار اقتصاد رانتی متکی به نفت نیز بر فرهنگ سیاسی در دوره مورد بحث تاثیر گذاشته و به شکل‌گیری و ترویج فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی کمک نموده بود.

به‌طور کلی دولت محمدرضا شاه از اواخر دهه ۱۳۳۰ و در نتیجه‌ی افزایش سهم درآمدهای نفتی از کل درآمدهای دولت به بیش از ۴۲ درصد، به یک دولت رانتیر تبدیل شد و این موضوع نقش مهمی در شخصی‌شدن و تحکیم ساخت استبدادی قدرت در این دوره داشته و دولت را به مهم‌ترین نیروی مسلط بر اقتصاد، سیاست، اجتماع و امنیت کشور مبدل نمود. در واقع، نفت را می‌توان عاملی مستقل در کل بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران عصر پهلوی دوم به حساب آورد.

در عصر محمدرضا شاه، به‌طور کلی به دلیل برخوردار شدن دولت از درآمدهای کلان نفتی، از یک سو وابستگی دولت به مردم کم‌تر شده و از سوی دیگر توان مالی دولت افزایش بسیاری پیدا کرده بود، که این مسئله باعث شده بود تا دولت از جامعه مستقل‌تر شده و نقش کارگزار و مداخله‌گر اصلی را در زندگی سیاسی برعهده بگیرد و با سرکوب و تضعیف نهادها و تشکلهای سیاسی و اجتماعی و ممانعت از انجام وظیفه درست جامعه مدنی، از مشارکت افراد جامعه در فرایندهای سیاسی جلوگیری کرده و آنان را به انفعال سیاسی کشانده و بدین ترتیب به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی یاری رساند. ساختار اقتصاد رانتی در کنار ساختار سیاسی استبدادی در دوره پهلوی دوم، امکانات لازم را برای شکل‌گیری فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی اندیشه و تفکر فراهم نکرد و به‌جای آن، به شکل‌گیری فضای ساختاری لازم برای بروز و شیوع مؤلفه‌های منفی و غیرمدنی همچون: ترس از قدرت شاه، اطاعت‌پذیری، اقتدارگرایی، بدبینی، بی‌اعتمادی، فرصت‌طلبی، انفعال سیاسی، اعتراض خاموش، قانون‌گریزی، تملق و چاپلوسی، توطئه‌باوری، خشونت و ستیزه‌جویی، ناامنی،

یاست پژوهی

ناشر

ساختار اقتصاد رانتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی

در عصر پهلوی دوم



عدم تساهل و مدارا، و ... در فرهنگ سیاسی کشور کمک کرد؛ فرهنگ سیاسی که در نهایت موجب بی‌اعتمادی و بدبینی مردم نسبت به محمدرضاشاه و رژیمش شده و به سقوط این نظام سلطنتی در بهمن سال ۱۳۵۷ کمک نمود.



فهرست منابع

الف. منابع فارسی:

۱. آبراهامیان، پرواند. (۱۳۸۱). ایران بین دو انقلاب. ترجمه محمدابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
۲. اخوان کاظمی، بهرام. (۱۳۸۸). علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۹). ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. تهران: نشر قومس.
۴. ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۳-الف). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: سمت.
۵. ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۳-ب). روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: نشر قومس.
۶. ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نشر قومس.
۷. اسکاچپول، تدا. (۱۳۸۲). «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران». فصلنامه مطالعات راهبردی، مترجم: محمدتقی دلفروز، شماره ۱۹، بهار.
۸. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و یاری، عبدالرضا. (۱۳۸۲). «رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران (۱۳۳۲-۵۷)». مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، شماره ۲.
۹. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و معصومی، سیدداود. (۱۳۸۹). «رانتیریسیم و تأثیر آن بر رابطه دولت و احزاب در ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۷)». جستارهای سیاسی معاصر، شماره اول، بهار و تابستان.
۱۰. امیراحمدی، هوشنگ. (۱۳۸۱). جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی. تهران: انتشارات نقش‌ونگار.
۱۱. امینی، علیرضا (۱۳۸۶). تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی. تهران: صدای معاصر.
۱۲. بدیع، برتران. (۱۳۸۳). توسعه سیاسی. ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
۱۳. بروجردی، مهرزاد. (۱۳۸۷). روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
۱۴. بشیریه، حسین. (۱۳۸۴). موانع توسعه سیاسی در ایران. تهران: گام نو.
۱۵. بشیریه، حسین. (۱۳۹۳). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران. برگردان: علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.

سیاست‌پژویی

ناشر: ساختار اقتصاد راننی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی در عصر پهلوی دوم



۱۶. بیل، جیمز آلن. (۱۳۸۷). **سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی**. ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.
۱۷. پای، لوسین. (۱۳۷۰). «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی». ترجمه مجید محمدی، **نامه فرهنگ**، شماره ۶ و ۵.
۱۸. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۸). **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۹. حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۳). **جغرافیای سیاسی ایران**. تهران: انتشارات سمت.
۲۰. حشمت‌زاده، محمدباقر. (۱۳۸۸). **نفت ایران بین دو انقلاب**. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۲۱. دال، رابرت. (۱۳۷۹). **درباره دموکراسی**. ترجمه حسن فشارکی، تهران: شرکت نشر و پژوهش شیرازه.
۲۲. دهشیار، حسین. (۱۳۸۶). «تحولات سیاسی ایران سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷». در: **مجتبی مقصودی، تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: انتشارات روزنه.
۲۳. رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۳). **معرکه جهان‌بینی‌ها**. تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب.
۲۴. رزاقی، ابراهیم. (۱۳۷۱). **اقتصاد ایران**. تهران: نشر نی.
۲۵. رهبری، مهدی. (۱۳۷۹). **اقتصاد و انقلاب اسلامی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۶. رهبری، مهدی. (۱۳۸۴). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران**. بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۲۷. رهبری، مهدی. (۱۳۸۹). **حکومت و جامعه در عصر پهلوی**. بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۲۸. زارعی، آرمان. (۱۳۸۸). **تاثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران**. تهران: انتشارات باز.
۲۹. زونیس، ماروین. (۱۳۷۰). **شکست شاهانه**. ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
۳۰. سردار آبادی، خلیل‌الله. (۱۳۸۶). «دولت مطلقه مدرن و عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در ایران». در: **رسول افضلی، دولت مدرن در ایران**، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۳۱. سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۷). **فرهنگ سیاسی ایران**. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳۲. سلطانی، علیرضا. (۱۳۹۱). «نفت و فرایند دولت-ملت‌سازی در ایران». **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۲، شماره ۲، تابستان.
۳۳. سیاوشی، سوسن. (۱۳۸۶). **لیبرال‌ناسیونالیسم در ایران**. ترجمه علی‌محمد قدسی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.





۳۴. سیونگیو، دال. (۱۳۸۱) فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی؛ مطالعه تطبیقی کره جنوبی و ایران. تهران: انتشارات خانه سبز.
۳۵. شریف، محمدرضا. (۱۳۸۱)، انقلاب آرام؛ درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: انتشارات روزنه.
۳۶. شکاری، عبدالقیوم. (۱۳۷۷). دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
۳۷. طیبیان، محمد؛ موسی غنی نژاد و حسین عباسی علی کمر. (۱۳۸۸). اندیشه آزادی. تهران: انتشارات پیشبرد.
۳۸. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۱). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
۳۹. عباسی، ابراهیم. (۱۳۸۳). دولت پهلوی و توسعه اقتصادی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴۰. علم، محمدرضا، حاجیانی، فاطمه و مرادی، افروز. (۱۳۹۴). آخرین روزهای دربار شاه. تهران: راه معاصر.
۴۱. عیوضی، محمدرحیم. (۱۳۸۰). رژیم پهلوی و طبقات اجتماعی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴۲. غنی نژاد، موسی (۱۳۸۷)، جامعه مدنی: آزادی، اقتصاد و سیاست. تهران: انتشارات طرح نو.
۴۳. فوران، جان. (۱۳۸۳). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴۴. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۴). نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران. تهران: نشر اختران.
۴۵. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست شناسی (مبانی علم سیاست). تهران: انتشارات سمت.
۴۶. کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۲). اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۴۷. گازیوروسکی، مارک. جی. (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه. ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
۴۸. گودرزی، غلامرضا. (۱۳۸۹). درآمدی بر جامعه شناسی استبداد ایرانی. تهران: انتشارات مازیار.
۴۹. ملک محمدی، حمیدرضا. (۱۳۸۱). از توسعه لرزان تا سقوط شتابان. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵۰. موثقی، احمد. (۱۳۸۵). نوسازی و اصلاحات در ایران (اندیشه و عمل). تهران: نشر قومس.
۵۱. مور، میک (۱۳۸۵). «رشدنیافتگی سیاسی». در: مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی. سی. ایچ. داد و همکاران، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.
۵۲. میرترابی، سعید. (۱۳۸۷-الف). مسائل نفت ایران. تهران: نشر قومس.

۵۳. میرترابی، سعید. (۱۳۸۷-ب). *نفت، سیاست و دموکراسی*. تهران: نشر قومس.
۵۴. میلانی، محسن. (۱۳۸۵). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*. ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
۵۵. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۹۰). «راه ناهموار دموکراسی (مصاحبه)». *ماهنامه علوم انسانی مهرنامه*، سال دوم، شماره ۱۶، آبان.
۵۶. نواختی‌مقدم، امین و اکبر رمزی. (۱۳۸۹). «نقش اقتصاد در فرایند گذار به دموکراسی». *پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی*، شماره شانزدهم و هفدهم، بهار و تابستان.
۵۷. هلیدی، فرد. (۱۳۵۸). *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*. ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

ب. منابع انگلیسی:

58. Almond, G.A. (1990). **The Study of Dolitical Culture, in A Disciplin Divided: School and Sects in Political Science**. Newbuly Park, Sage.
59. Dahl, R. (1966). **Political Opposition Western Democracies**. New Haven Yale university press.
60. Handenius, Alex. (1996). **Democracy and Development**. Cambridge University Prees.
61. Luciani, J. (1994). "The Oil Rent, Fysical Crisis of State and Democratizatio". in: **Democracy Without Democrats**, IB toarist Press.
62. Mahdavy, Hussein. (1970). "The Pattern and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran." in M.A Cook, **Studies in Economic History of The Middle East**, London: Oxford University Prees.
63. Najmabadi, Afsaneh. (1987). "Irans Trun to Islam from Modetnization to a Moral Order." **The Middle East Jornal**, Vol. 41, No. 2.
64. Rahin, A. (1979). **Iran: Capitalism and Revolution**. London: Mansell..

